



ایران

از کتاب «تحفة الالباء فی تذکرة الاولیاء»

فارس و بحر عمان، و از سمت مغرب شطّ فرات، و از جانب شمال سولاق که منتهای خاک باب الابواب است. آنچه مال متصرفی شاهنشاه الجلال ایران است از سمت ترکستان سرخس و صحاری مرو، و از طرف عراق عرب قصبه خانقین، و از سمت شمال رود ارس، و از جانب جنوب خلیج فارس. عرضش از سرخس الی هندیان، که قریه ایست آخر خاک بهبهان، تخمیناً دو بیست و هشتاد فرسخ، طولش از شمال به جنوب، از ماکو تا شمیل و میناب سیصد و هشتاد فرسخ، عدد نفوسش سی کرور، قریب به یکصد هزار لشکر و نوکر، تقریباً ده کرور مالیات و منافع دولتی این کشور است.

دارالخلافت اش شهر طهرانست که تخمیناً دو بیست هزار نفوس ساکن در آنست. اطول لیالی و ایامش چهارده ساعت و بیست و یک دقیقه. شهرهای معروفش اصفهان، قم، کاشان، قزوین، زنجان، تبریز، اردبیل، خوی، همدان، کرمانشاهان، بروجرد، یزد، مشهد مقدس، نیشابور، سبزوار، کرمان، رشت، آمل، ساری، استرآباد، شوشتر [و] شیراز است.

مذهب اهالی این مملکت شیعه اثناعشری و معدودی از مذاهب مختلفه.

رودخانه‌های معروف این مملکت رودخانه ارس و رودخانه کر در آذربایجان، رودخانه زاینده رود در اصفهان و رودخانه کریال و امهرمز در فارس و رودخانه کرند و کاران در شوشتر است.

و سلطنت ایران باقتدار است و شاهنشاهش اکنون ناصرالدین شاه قاجار است که مدت سی و یکسالست بدولت و اقبال جالس سریر سلطنت است. سلاطین و فرمان روایان ماضیه این مملکت و زمان سلطنت ایشان در کتب تواریخ مقید هست.

بر از کیای عالم عالم و اصفیای بنی آدم مخفی نماناد که اهل ایران امتی بسیار و جماعتی بی شمارند. پیران روشن ضمیر و

ایران بروزن پیران و ویران از ممالک آسیاست. بر ارباب دانش و اصحاب بینش پوشیده نماناد که از قدیم الزمان ایران را پارس گفتندی، چه که پارس ابن پهلو ابن سام ابن نوح - علیه السلام - آن ملک را آباد نموده، به اسم خود موسوم کرد. اعراب آن را به «فا» مبدل نموده، فارس گفتند.

محدود است از طرف مشرق به ولایت توران و کابلستان، و از سمت جنوب به دریای عمان و از جانب مغرب به ملک عرب و روم و بیشتر از حدود شام، و از جهت شمال به جبال البرز و بحر خزر؛ و مشتمل است بر بیست و دو ولایت که تفصیل آن این است:

اول آذربایجان، دویم اران، سیّم ارمن، چهارم جیلان، پنجم خراسان، ششم خوزستان، هفتم زابلستان، هشتم سجستان، نهم شیروان، دهم طبرستان، یازدهم طالش، دوازدهم عراق عجم، سیزدهم عراق عرب، چهاردهم فارس، پانزدهم قهستان، شانزدهم کرمان، هفدهم کر جستان، هجدهم کردستان، نوزدهم کوه کیلویه، بیستم مغان، بیست و یکم مفازة، بیست و دویم مکران. و هر یک از این ولایت مذکوره مشتمل است بر بلاد معموره و قصبات مشهوره و مواضع خوب و مراتع مرغوب و جبال بسیار و تلال و جزایر بهار و اشجار پر اثمار و صحاری پر نخجیر و براری دلپذیر. مصنفین سیر گویند ملک دیار بکر و داغستان و بلوچستان، بلکه تا حدود ارزنجان روم از کشور ایران است (ص ۳۷). ناقلان اخبار و راویان آثار گفته اند که زمین ایران چهار صد شهر و ولایت و هفتاد و یک قلعه و شانزده جزیره و چهارده بندر بشمار آمده.

مملکت و دولت ایران بالاجماع از دولتهای قدیم دنیااست، در همه تواریخ ملل مختلفه به عظمت و جلالت مسطور است. حدودش در ازمنه مختلفه حدود متفاوتی داشته، اغلب و اکثر اوقات محدود به این حدود بوده که از سمت هندوستان بحور شش فرسخی غزنین و از سمت ترکستان رودخانه آمربه و جیحون، از طرف جنوب خلیج

مردمان غیور و دلیر و اکابر و افاضل، زیاده از چند و چون از آن اقلیم ظهور نموده، هر کس طالب و راغب باشد، تفصیل حالات و وضع گزارشات و ذکر عقاید و اطوار اهالی آن دیار و سبک و اسلوب سلاطین کثیر الاقدار نامدار آن ممالک خلد آثار، در کتب تواریخ مبسوط و مشروحست، رجوع نماید. این اشعار آبدار مانند در خوشاب که از رشاققت معنی به آب زر باید نوشت، از کتاب برج زواهر حضرت دانای ایران و آفتاب خراسان و مسلم جهانیان میرزای سنکلاح دوران در وصف ایران و مناسب این بیان رقم زد. قلم ارادت شمیم گردید. نظم:

مرارای آنست کایران زمین

یکی شهر آن به ز ماچین و چین

مرارای آنست کانمرز و بوم

بود افسر هند و افرنگ و روم

مرارای آنست کان خاک پاک

بنزدش همی باشد افلاک لاک

بهشتیش خوان گرداندانی همی

چرا خاک ایرانش خوانی همی

بهشت از بگیتی ندیده کسی

رود خاک ایران به بیند بسی

یکی ژرف دریاست بن ناپدید

در گنج مدحش ندارد کلید

همی هست ایران یکی بوستان
در آن بوستان گلرخ دوستان
همه جان پاکند ایرانیان
کجا وصفشان گنجد اندر دهان
همه فیلسوف و فریدون فرند
همه ارسطو و سکندر درند
همه شاهزاده همه ماهروی
همه سرو بالا همه راست گوی

همه دین پذیر و همه هوشیار

همه کار دیده همه نامدار

همه نیزه داران و شمشیرزن

همه لشکر آرای و لشکر شکن

چو بر کردن آرند کوبنده گرز

همی تابد از فرشان فر و برز

بخورشید مانند با تاج و تخت

همی تابد از فرشان فر و بخت

وفا ناید از اهل عالم پدید

از ایرانیان جز وفا کس ندید

وفا نزد ایرانیانست و بس

جز ایشان نباشد کسی دادرس

صفحات ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ کتاب تحفة الالباء فی تذکرة الاولیاء (جلد اول) تألیف زین العابدین علی بن حسین صفوی قرن ۱۳، از نسخه دانشگاه

الجزوة الثامنة

[حقیقت زهد و عبادت نفس ناطقه انسانی و نفس فلکی]

از جناب خالق به جناب مخلوق تکبر بر جمیع ما سوی الله و استحقار کل ما عدا الحق است. همچنان که یعسوب الموحدين (ع) در نهج البلاغه مکرم می فرماید: «عظم الخالق عندک یصغر المخلوق فی عینک» و در کتاب تقدیسات آورده ایم که مکفور به که در سید الآی تعبیر از آن به طاغوت شده است، حیث قال - عز قائلًا -: «فمن یكفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها» عالم امکان است بقضه و قضیضه، و صغیره و کبیره که جمله ما سوی الله باشد.

و عبادت عابد جسمانی، عملی است در نشئه دنیا از برای ثوابی در نشئه عقبی؛ چون اجیری که عملی کند به ازای اخذ اجرتی. پس در حقیقت تعبد او معاملتی است نه عبادتی.

و اما عارف متألّه، چون غرضی و رای جناب الهی - که سید الأغراض - و مطلبی الّا لقای ذات حق - که سید المطالب است - ندارد؛ پس زهد او در مقام توجه به جناب حق، و اعراض از کلّ ممکنات - که باطل اند - تنزیه سر و تقدیس باطن است از هر چه شاغل باشد از مشاهده جناب او؛ و در مقام التفات

عارف متقدّس در درجه زهد و درجه عبادت، نه چون زاهد جسمانی و عابد جسمانی باشد. چه: زهد زاهد جسمانی، اعراض از طبیبات دائره دنیا است به طمع اضعاف آن از مشتهیات دائمه آخرت؛ و این در حقیقت تجارتی است که به متاع خسیس متاع نفیس خریداری نموده است؛ گفته اند: مانند کسی که ضیافتی توقع داشته باشد، از خست نفس و دنائت همت چندین روز از تناول طعام امساک نماید با شدت احتیاج بدن به غذا تا در ضیافت متوقع بسیار تواند خورد.